



نادر در زادگاه چه میکند

(۶)

خصائص و خلیقات نادر شاه

دنباله مقاله شماره دهم دهم سال پنجم صفحه ۷۹۵ تا ۷۹۸

در شماره‌های سال گذشته ماهنامه تحقیقی گوهر، با عنوان «گوشه‌هایی از زندگی نادرشاه افشار»، مطالبی نگاشته آمد که قسمت‌های مهم آن از کتاب معروف فریزرانگلیسی اقتباس شده بود. این شخص، در لشکرکشی نادر به هندوستان با وی ملازمت و از نزدیک به همه اوضاع و احوال نظارت داشت. بنابراین آنچه نوشته مشهودات و محسوسات اوست که نمیتوان در آن شک کرد. بگفتاروی، نادر، بهنگام لشکرکی بهند، ۵۵ ساله بود و قامتی بدرازی دومتر داشت و مردی ستبر و تنومند و فربه با چهره‌ای سرخ و موی و چشم و ابروئی سیاه و کمتر مردی بزیبائی او بوده تابش آفتاب چهره او را درازم و مردانه کرده بود. آوازی قوی داشت که با هیکل او متناسب بود و از یکصد متر فاصله، بانک فرمانان او شنیده میشد. شراب بحد اعتدال می نوشید و بهم خوابگی زنان و در تجدید زناشوئی شوق و اهتمام فراوان داشت و با اینهمه از کار مملکت داری و کشورداری غافل و فارغ نمیماند.

زمانی را که با زنان در اندرون بسر می برد کوتاه مدت بود و کمتر اتفاق می افتاد

* آقای احمدشاهد کارشناس و مسئول گروه تحقیقات ایل و عشایری مرکز مردم‌شناسی ایران از پژوهندگان و هنرشناسان معاصر.

از يك ساعت به نيمه شب مانده يا نيمه شب زودتر بانديرون برود، پنج ساعت بعد از نيمه شب از بستر برميخاست و بيرون ميآمد. غذاي او بسيار كم وساده و اغلب پلو و غذاهاي معمولي بود. اگر ميبايست بكار مملكت زياده از اين پردازد، از همان غذاي معمولي هم چشم مي پوشيد و بمقداري نخود برشته كه هميشه در جيب داشت بسنده مي كرد. اين قناعت موجب ميشد كه در ميدان هاي كارزار استقامت داشته باشد و موفق شود. نادر در اردو و يا شهر هميشه از زنان جدا و هوش و گوش او بسپاهيان متوجه بود. بيشتر اوقات بارعام ميداد و اگر در مجلس عام نبود هر كس ميتوانست به پيام و يا بي واسطه مطالب خود را بوي رساند. رژه گرفتن از قشون و پرداخت مواجب و لباس لشكر با شخص خود او بود و يا زير نظر او انجام ميگرفت. نمي گذاشت صاحب منصبان بعنوان تعارف از سربازان ديناري دريافت بدارند. حكام ناچار بودند هر ماه از اوضاع محل حكومت خود بوي گزارش دهند. او جاسوساني داشت كه باو دروغ نمي گفتند و در اطراف و اكناف مسلكت جاي و با او محرمانه تماس داشتند. در هر ولايت و يا شهري كنفرمي گماشت كه باو «هم كلام» مي گفتند. هم كلام هميشه در مجلس حاكم حاضر ميشد و مواظب كردار و رفتار او بود و آنچه ميديد و مي شنيد ثبت ميكرد، حاكم هم اجازه نداشت بدون حضور وي كاري مهم انجام دهد. بغير از گزارش يا روزنامه كه حاكم بايد هر ماه بفرستد، هم كلام هم، هر وقت لازم ميدانست، يادداشتهاي خود را جداگانه براي نادر مي فرستاد. هم كلام مواجب و مقرري مخصوص براي اين خدمت دريافت نمي داشت. تشويق يا تنبيه هم كلام به شخص پادشاه مربوط بود. اين تدبير حكام را از تعدي بر عيت و خيال خيانت و شورش باز مي داشت.

سقاوت نادرشاه - نادر بسيار سخي الطبع بود، بخصوص نسبت بسربازان و كساني كه باو خدمت ميكرده اند. با اين قبيل افراد بسيار خوب رفتار و آنان را با دست گشاده غريق احسان مي كرد معهدا بسيار سخت گير و مواظب رفتار همه كس بود و كساني را كه مرتكب خطاي بزرگ ميشدند محكوم ميكرد و كساني را كه گناهي كمتر داشتند بپريدن گوش و بيني آنان اکتفا مي كرد. هرگز بمقصر، از هر درجه و مرتبه كه بود، نمي بخشيد. همينكه امري را بدقت رسيدگي ميكرد و معلوم ميشد گناهي انجام يافته و بايد قصاص كرد اگر كسي دخالت ميكرد بر واسطه سخت خشمگين ميشد ولي قبل از ثبوت تقصير، هر كس ميتوانست نظر خود را باز گويد. در جنگ يا لشكر كشي، مأكول و مشروب او مانند ديگر افراد قشون بود و چون يك سرباز عمل ميكرد. تمام صاحبمنصبان خود را نيز باين امر عادت داده بود. بنيه نادر بقدري قوي بود كه اغلب ديده شده است كه در هوای يخ بندان صحرا خود را در يك روپوش مي پيچيد و ميخوابيد در حاليكه زين اسب را در

زیر سرش گذاشته بود. در جنگها، بقدری باقشون به سرعت راه می‌پیمود که دشمن متوجه او نمیشد. از سفرو قشون‌کشی لذت فراوان میبرد و اتراق در شهرها را تنها برای رفع نیاز و خستگی سربازان مقرر میداشت. در قشون‌کشی بآن حد شتاب داشت که غذا خوردن او فقط نیم ساعت بطول می‌انجامید. پس از خوردن غذا فوراً بکار مشغول میشد. کسانی که مواظب خدمت او بودند در هر روز سه تا چهار بار عوض می‌شدند. هرگز روزی یعیش و خوشگذرانی سپری نمی‌کرد. هر وقت میخواست خستگی از تن بزداید بعد از غروب آفتاب با چندتن از ندیمان به خلوت می‌نشست و در این حال بود که از قیدکار فارغ و غافل و بغذا و مشروب مشغول میشد و وقت خود را بمزاح با خلوتیان خوش میداشت. در صحبت خلوت، هیچکس مأذون نبود يك کلمه از امور مملکت سخن براند. در غیر خلوت، ندما حق اظهار نظر در کارها داشتند ولی نمیتوانستند از اینکه در خلوت با نادر بسر برده‌اند و با او الفت و مؤانست داشته‌اند سوء استفاده کنند و بیش از اندازه توقع داشته باشند. دو تن از ندیمان شب، مرتکب خطا شدند و در مجلس عمومی، بعنوان دلسوزی، بنادر نصیحت کردند، بیدرنگ دستور داد هر دو را بقتل رسانند و پس از قتل آنان گفت:

«آن کس که نادرشاه را از نادر قلی باز نشناسد مزایش مرگ است»

مادر نادرشاه که تا حدود سال ۱۱۵۰ هـ - ق زنده بود، بخواهش بعضی از ایرانیانی که بخاندان صفوی عشق می‌ورزیدند، چندی بعد از آنکه شاه طهماسب گرفتار آمد، از نادرشاه بالتماس خواست که سلطنت را به شاه طهماسب بازگرداند و گفت بطور قطع شاه طهماسب تا زمانی که زنده است تو را سردار خود خواهد کرد. نادرشاه از مادر پرسید آیا به آنچه که گفتم اعتقاد هم داری؟ مادر گفت آری. نادر خندید و گفت: مادر اگر منم چون تو پیرزنی بودم همین گونه می‌اندیشیدم. از تو می‌خواهم که در امور مملکت دخالت نکنی و بخویشتن از این راه زحمت ندهی.

یکی از زنان نادرشاه، عمه شاه طهماسب و خواهر کوچک شاه سلطان حسین و از او تنها صاحب يك دختر بود ولی از همسر نخستینش که پیش از سلطنت داشت صاحب دو پسر بود یکی رضاقلی میرزا و دیگری نصرالله میرزا در سال ۱۱۵۰ هجری قمری که نادر شاه بهندوستان لشکر کشید خود ۵۵ ساله و رضاقلی میرزا ۲۵ ساله بود و درجه سرتیپی داشت و نصرالله میرزا ۲۱ ساله والی خراسان بود و در رکاب پدر بهندوستان رفت. پیشکارش در خراسان برتق و فتق امور مشغول بود. اما رضاقلی میرزا نایب السلطنه در پسايتخت برای اداره کشور باقی ماند. رضاقلی میرزا از کودکی سربازی را شروع کرد و در اثرباقت و رشادت کم کم بدرجه سرتیپی رسید. نادر پسران را عادت داده بود که با حقوق دوران خدمت زندگی کنند و به آنان فهمانده بود که برای شاه يك سربازند و اگر اشتباه و یا قصوری

از آنان سر بز ند مانند سایر عشایر تنبیه خواهند شد. بهر اندازه که نصرالله میرزا در خدمت ورزیده تر و آزموده تر میشد، محبت نادر بر وی فزونی می یافت. سربازان و سرداران عقیده داشتند، رضاقلی میرزا رشید است و آینده ای درخشان دارد و مانند پدر شهرتی عالمگیر خواهد یافت زیرا در جنگها بر شادت و تدبیر رضاقلی میرزا از نزدیک شاهد و ناظر بودند و او را از نادرشاه فروتر نمی دانستند. رضاقلی میرزا در زمانی که نادر در هند بود ایران را به کفایت هر چه تمام تر اداره کرد و تا مراجعت پدر مردم را در امن و امان نگاهداشت.

در میان صفات بارز نادر، شجاعت و دلیری و تدبیر و سخاوت و مردانگی و قدرت و قوت حافظه او را میتوان شاخص ترین صفات دانست. کوچکترین مطالبی را که در دوره زندگی اتفاق می افتاد در خاطر میداشت و صاحب منصبان و لشکریان را بنام میخواند و کسانی را که بیکبار دیده بود در دومین بار میشناخت و اگر مورد محبت و یا خشم او قرار گرفته بودند بخاطر می آورد. برای آنکه سربازانش تنبل و بیکباره بار نیابند، در زمان صلح نیز آنان را با کار میگماشت تا مزارع را بفواصل ۴۰۰ تا ۵۰۰ متر بکاوند و خاک را بر هم بینبارند و تپه هائی بسازند. این گونه تپه ها در زادگاهش قلعه دستگرد و اطراف آن که اکنون به محمد آباد معروف است دیده میشود. نزدیکترین طایفه به نادرشاه که هم اکنون در شهر درگز (قسمتی از اراضی ایبورد قدیم) زندگی می کنند قرخلوها هستند. نگارنده از نزدیک با آنان تماس حاصل کرد خاطر اتی را که از نیاکانشان بخاطر داشتند برای من نقل میکردند. تپه هائی که یاد شد در خراسان بیش از نواحی دیگر دیده میشود و مردم درگز می گفتند مجسمه زرین نادر در یکی از این تپه های خراسان، گویا در میان دشت، پنهان است. این تپه ها بعد از آنکه ایجاد میشد محل پاسبانی و کشیک عساگر قرار میگرفت و پاسبانان از فراز آن بخوبی بجهت جهت مسلط یودند و می توانستند اخبار را بیکدیگر برسانند. نادرشاه امور مملکت را در یک لحظه بدو منشی تقریر می کرد بی آنکه مطلب اولین در دومین مخلوط شود. تمام او امر مرتب و منظم و بی تامل ادا میشد. در وقت جنگ، هنرهای او عجیب بود. در یک نگاه غالب و مغلوب را از هم بازمی شناخت و چنانچه ایرانیان را در حال شکست میدید بیدرتنگ خود را به آنان میرسانید و دشمن را از پای درمی آورد. اگر یکی از سران را در فرار می دید بدنبال او می شتافت و او را هلاک میکرد و فرماندهی را بافسردیگر میداد. نادر در تمام جنگها حضور داشت و در صف نخستین بود و عجیب اینکه تا جنگهای آخر زخمی برنداشت و حال آنکه چنداسب در زیر پاهای هلاک گردید. نادرشاه در جنگها بیشتر از تبرزین استفاده میکرد.